

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

سؤال فرمودند که رابطه حیا با دین چیست؟ آمده که من الاحیاء له الدین له. حیاء محصول عقل است. کسی که عقل دارد، حیا دارد. یعنی کسی که می‌فهمد و درک و شعور دارد و جایگاه واقعی خودش و هر چیزی را می‌داند و واقف است، عقل و شعور دارد. کسی که عقل داشته باشد، حیا هم دارد یعنی به جا حریم دیگران را حفظ می‌کند و پا از گلیم خودش درازتر نمی‌کند، پر رو نیست و بی حیایی نمی‌کند و حدش را می‌شناسد، به حریم دیگران تجاوز و تعدی نمی‌کند. اینها همه اش محصول عقل است و اینکه خودش را بشناسد، رحم الله اقرأ عرف قدره. اگر اندازه خودش را شناخت، پا از گلیم خودش فراتر نمی‌گذارد و در نتیجه پُرویی و بی حیایی نمی‌کند. و از طرف دیگر هم داریم که من لا عقل له لا دین له، از امام صادق (ع) هست که من کان عاقلاً کان له دین و من کان له دین دخل الجنة. دین محصول عقل است، البته دین واقعی و آلا دین احساسی که عقل نمی‌خواهد و الشمس دین نیست و علاقه به دین و ارق دینی است. این شخص علاقه دارد که دین داشته باشد و علاقه به متدینین دارد. در حدیث هست که، عالم باش، یعنی عالم به حقایق و معارف دینی و متدین باش، عَقْدُ عالِماً، او متعلّم یا در مسیر تعلیم باش که بررسی به حقایق، او محباً، اگر هیچکدام از آن دو نبودی، لا اقل محب باش و عالم‌ها و متعلم‌ها را دوست داشته باش. دسته چهارم نباش که هلاک می‌شوی. در روایات دیگر ۵ تا می‌شمرده عالم و متعلم و محب و .. و .. و پنجمین آن را می‌گویند که نباش. کسانی که صرفاً ارق دینی دارند و نه شعور و معرفت دین، دوست دارند که دین داشته باشند و متدین باشند، دین داشتن احتیاج به معرفت دارد. من کان عاقلاً کان له دین. یعنی پشتوانه دین، فهم و شعور و معرفت است، کسی هم که حیا ندارد، دین ندارد، چرا؟ چون کسی که حیا ندارد، عقل ندارد. قبل از اینکه بی حیا شود، بی عقل است. اگر کسی الان وارد مجلس ما شود و بدون اینکه بداند جریان چیست و چه خبر است و گوینده و شنونده کیست، یک دفعه وارد مجلس شود و بلند بگوید سلام علیکم اصلاً در نظر نمی‌گیرد که وسط بحث یا روضه یا ... است و تعداد زیادی نشسته‌اند و ... این معلوم است عقل ندارد، اما ظاهراً ارق دینی دارد، چون سلام کرده، حالا جواب سلام او هم واجب است و گوینده یا مداح مجبور می‌شود بحث یا روضه و ... را رها کند و جواب او را بدهد و مجلس را به هم می‌ریزد. خوب این عقل ندارد و نمی‌فهمد و نمی‌داند که هر کاری جایش کجاست و چگونه باید باشد. اصلاً حساب نمی‌کند که من کجا هستم و در چه محیط و شرایطی هستم و شأن من چیست. می‌بینی که چقدر بی حیاست و هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمی‌گیرد. رفتارهای نامناسب، عدل درونش نیست و جور در نمی‌آید، هر کاری جای خودش را دارد. نگاه نکن که علمش چقدر است، ببین عقلش چقدر است. خیلی‌ها عالم هستند، اما عاقل کم هستند. یکی از اساتید ما می‌گفتند که من خواستم یکی از اساتید را امتحان کنم که چقدر عقل دارد وقت رفتن او از جایی کفشش را پیدا نکرد، از بزرگان و شخصت‌های معروف و علمی بزرگ، آمد و هی دنبال کفشش گشت و پیدا نکرد. استاد ما به ایشان گفته بودند که حاج آقا مطمئن هستید که وقتی آمدید کفش پاتون بوده؟ چنان عصبانی شد که من پابره‌نه آمدم!! مگر می‌شود. شوخی را جدی گرفت و جای شوخی و جدی را نتوانست تشخیص دهد و جای خنده، عصبانی شد. ایشان گفتند من همانجا فهمیدم که علم هست اما عقل نیست. تازه خود این عالم و استاد اهل شوخی بوده و خودش حسابی شوخی می‌کرد!! به هر حال نباید جدی می‌گرفت این را. از این چیزها در زندگی ما خیلی هست، چقدر از اختلافات زن و شوهرها، با هم سر این است که چرا این حرف را زدی یا آن حرف را. می‌خواهیم بگوییم بعضی‌ها هستند که عقلشان کم است و به همین خاطر از اینجای رفتارهای بی حیایی سر می‌زند و حریمش را نمی‌شناسد و از اینها هم نمی‌شود انتظار دین داشت. یک موضوعی که توجه و عنایت خاصی بهش دارم که در مدارس باید به آن توجه کرد، در مسیر تربیت بچه‌ها، آن بچه‌هایی که بی حیا هستند، خیلی روی آنها سرمایه گذاری نکنید، یک مربی انرژی و توان وقت محدودی دارد، ما که نمی‌توانیم همه انسان‌ها را اصلاح و تربیت کنیم و بیماری‌ها و نقص‌هایشان را برطرف کنیم. عملاً ما توان محدودی داریم و ابتدا باید به بهترین نحول و در بهترین جا مصرف کنیم. بنابراین کارهای عمومی یک جاهایی و یک مقداری خوب است، اما همه نیرویتان را برای عموم بچه‌ها صرف نکنید. بگردید و درس بچه‌ها آنهایی که شایستگی و آمادگی بیشتری دارند را پیدا کنید. نگوئید که ما وظیفه داریم که بگردیم و آدم‌های بد را پیدا کنیم و خوب کنیم.

خیلی معتقد به این هستند و جدی اینکار را دنبال می کنند. و می گویند هنر این است که شما آدم بد را خوب کنید، و الا آدم خوب که خوب بوده و شما کاری نکردید. این حرف، حرف درستی است اما در جای بدی به کار می رود. در مسیر تربیت، شما سعی کنید آدم های خوب را که زمینه مناسب و مساعد و خانواده خوب و استعداد های خوب دارند و ... مخصوصاً بی حیا نیستند و حریم ها را نمی شکنند، یعنی فهم و شعور دارند و می فهمند که با که چطور باید برخورد کنند. هر چه روی اینها بیشتر سرمایه گذاری کنید، بقیه هم بهره بیشتری می برند. اما هر قدر نیرویتان برای بچه هایی که ارزش سرمایه گذاری ندارند، خیلی کار می برد و حالا حالاها باید روی اینها کار کرد، خانواده های درست و درمانی هم ندارند و هر چه روی این کار کنی، وقتی می رود خانه، تمام زحمات های شما خنثی می شود. خیلی نیرو مصرف نکنید. ما نیرو و امکانات کم داریم و باید صرف انسان های به درد بخور کنیم تا نیرو درست کنیم. نباید یک عده مصرف کننده تولید کنیم، که مصرف کننده های خوبی باشند. باید کارخانه هایی بسازیم که از آنها کارخانه در بیاید. شما باید انسان هایی را در بین بچه های مستعد و آماده پیدا کنید و بسازید که هر چه شما می گویی او چند کلمه از توی آن در بیاورد و اضافه کند. به بعضی ها باید ده کلمه بگی تا یک کلمه بگیرد اما بعضی ها برعکسند. اینها را شناسایی کنید و روی اینها کار کنید. نگوئید که باید روی تعدادی وسیعی از افراد کار کنیم. بلکه باید از همین ها و از یکی یکی ها شروع کرد که یک نفر کلی انسان را تحت تأثیر قرار می دهد. مثل امام خمینی که یک انقلاب فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و ... ایجاد کرد و کلی آدم تربیت کرد. حالا این کسی که این نفر را تربیت کرده، که بوده؟ وقتی استادش برای همین یک نفر وقت می گذاشت، آیت الله شاه آبادی، می توانست فکر کند همین وقت را می توانستم کلی کار دیگر بکنم، بروم سخنرانی و صدا و سیما و ... اینها هم کارهای خوبی است اما اگر همه کارهای ما بخواهد اینها باشد، اگر کسی رفت تلویزیون، مراجعاتش زیاد می شود و دیگر فرصت نمی کند برای عده ای کار خصوصی کند و عالم و مجتهد درست کند. اینقدرها تلفن می زنند و استخاره می خواهند فقط!! البته تقصیر شماها هم هست که تلفن مارا به این و آن می دهید که استخاره بگیرند. به هر نسبتی که به من زنگ بزنند و استخاره بخواهند، من فرصت کمتری برای مطالعه و کار و ... برای شماها دارم. از آن طرف یک عده ای هم هستند که واقعاً استخاره احتیاج دارند و الآن گیر کرده اند. به طور طبیعی وقتی مراجعات شما زیاد می شود، نیروی شما تقسیم می شود و شما دیگر نمی توانی وقت کافی و نیروی کافی برای آن عده خاص بگذارید. شما که در مدرسه هستید، مثل این است که یک عده تشنه داریم و یک پارچ آب، بین اینها عده ای هستند که می فهمند که تشنه اند و می فهمند که بی آبی که توی پارچ شماست احتیاج دارند، خیلی هایشان اصلاً نمی فهمند و اگر آب را به آنها بدهی نگاه می کنند با تعجب، ندید کسانی که می گویند خدا این آخوندها را برای چه خلق کرده و چی از جان ما می خواهند؟! این عده آب را دور می ریزند. حالا شما با زحمت یک پارچ آب بیشتر نداری و با محبت و لطف به او آب دادی و او که نیاز ندارد می ریزد دور، چون نمی فهمد، حالا که ظلم کرده؟ شما. چون او که نمی فهمد و عقلش نمی رسد، شما نباید آن آب را دست او می دادی، ولش کن تا موقعیت و فرصت فراهم شود، تعداد نیروها بالا برود و همه هر کسی را هر کجا که هست، را دین نیروها بالا بیاورند. نمی گوئیم او احتیاج ندارد، بلکه احتیاج او بیشتر است، من و شما توان اینکه دست همه را بگیریم نداریم. آب را به کسی بده که همه را می خورد و تشکر و شکر خدا می کند، نه به کسی که کمی اش را می خورد و بقیه اش را دور می ریزد. حالا شما دوست دارید که همه به رشد و کمال و فهم برسند، مباحث ما را بردارید و بروید به هر کسی که دستتان رسید، بدهید تا گوش کنند. آیا همه گوش می کنند؟ نه. چقدر مقدمات می خواهد. حتی گاهی از نطفه مشکل بوده یا شیر خوردن و ... شهری روی او گذاشتند. او بد نیست، بلکه مانع دارد. موانعی بر سر راه رشد و هدایتش وجود دارد که من و شما توان اینکه همه این موانع را برطرف کنیم نداریم. از هر کسی یک کاری بر می آید و می تواند یک گوشه کار را بگیرد. کاری که از شما بر می آید، از من بر نمی آید و کاری که از من بر می آید، از شما بر نمی آید. هر کسی به سهم خودش باید یک گوشه کار را بگیرد. این اسمش عقل است که عدل را رعایت کنی و جایگاه واقعی هر چیزی را بشناسی. این را در تعریف عقل عرض کردیم که قوه تشخیص جایگاه واقعی هر چیزی را عقل می گویند. قوه تشخیص عدل را عقل می گویند. حالا کسانی که حیا ندارند، خیلی تا دین فاصله دارند و خیلی روی اینها سرمایه گذاری نکنید و اینهایی که دارید رویشان سرمایه گذاری می کنید، قاطی آنها نکنید، که نمی گذارند که بقیه استفاده کنند، نه اینکه آنها روی اینها اثر کنند. جاذبه دنیا و شیطان و هوای نفس بیشتر است. همیشه تعداد نفهم ها و غیر عاقل ها بیشتر از فهمیده ها و عاقل هاست. اگر این بچه ها را با هم قاطی کنید و کنار هم قرار دهید، همه شان مبتلا می شوند. پس باید اینها را جدا کرد. البته در نظام آموزش و پرورش گاهی مسائل را کلی وسیع می بینند و کاری به این ندارند که این بچه که خانواده کلی او را تربیت و آماده کرده و می فرستند به مدرسه، را با بچه ای که وضعیتشان بر شمر لعنت است را کنار هم قرار می دهید. این بچه علیه السلام هم می شود، بر شمر لعنت و تمام زحمات های پدر و مادرش را هدر می دهی. بحث ما در این بود که بالاخره چه باید کرد و برای رسیدن به ایمان چه راهی را باید طی کرد. ایمان دو مرحله بود. مرحله عشق و مرحله زهد. عشق به خدا و زهد از غیر خدا. رغبت به خدا و بی رغبتی به غیر خدا. دل را از محبت خدا پر کنیم و از محبت غیر خدا خالی کنیم. حالا راه این چیست؟ راه این است که اطاعت از خدا کنیم. اگر کسی در مسیر اطاعت از خدا قرار گرفت، یعنی عمل همراه با قصد اطاعت و با قصد قربت داشت، باعث می شود یاد خدا در ما زنده شود. اگر هر کاری را با نام و یاد خدا و برای خدا شروع کردی، کُلِّ امرِ ذی بالٍ لم یبدأ به بسم الله فهو ابتر. بسم الله الرحمن الرحیم گفتی. من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب له بكل حرف ضمنته

آلاف حسنه . اول هر کاری با نام خدا و بسم الله شروع کن، معنی اش چیست؟ یعنی در طول شبانه روز یاد خدا در شما زنده بماند و زنده نگهدار یاد خدا را در دلت، این موجب می شود که محبت غیرخدا را خالی می کنی و محبت خدا در دل شما پر می شود. اگر در انجام هر کاری خدا را در نظر گرفتی، این عمل شما عبادت محسوب می شود. و مقرب محسوب می شود و موجب تقرب شما به حقتعالی می شود. تقرب، تقرب معنوی است، نزدیکی معنوی و نزدیکی قلب شماست. ان الله معنا، هو اقرب الیه من حبل الوريد. خدا به ما نزدیک است، اما ما دوریم. ما باید کاری کنیم که همانطور که خدا به ما نزدیک است و ما را می بیند، ما هم به خدا نزدیک شویم و خدا را ببینیم. نزدیکی ما، به زنده نگهداشتن یاد خداست. پس در ناحیه نظر گفتیم که چگونه یاد خدا را زنده نگهداریم. به هر چه نگاه می کنیم، ما رأیتُ شیئاً الا و رأیتُ الله قبله و بعده و معد. در ناحیه عمل هم، هر عملی که انجام می دهیم، به گونه ای باشد که اطاعت خدا برش صدق کند. اصلاً ما برای همین خلق شدیم. در قرآن خداوند می فرماید و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. من جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه مرا عبادت کنند. یعنی هدف از خلقت ما همین بوده که مسیری را طی کنیم که یاد خدا را در ما زنده نگهدارد و ما را به سعادت و کمال و ایمان برساند و برسیم به آن بهشتی که به ما وعده داده شده و ما با همه وجود تشنه آن بهشت هستیم. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ، اطاعات کنید خدا را، اطاعات خدا واجب است. یعنی در تمام اعمال، نه اینکه فقط در نماز، نه فقط در روزه گرفتن، بلکه اطیعوا الله، مطلق، فعل امر است و تکلیف اطاعت را خدا برعهده مکلفین می گذارد، در کجا و در کدام کار؟ قید ندارد، حتی آب هم می خواهی بخوری، اطاعات خدا باید درش صدق کند. می گویی چون خدا حرام نکرده، اگر حرام کرده بود نمی خوردم. تا گفتی چون حرام نیست و خدا حلال کرده، شما قصد قربت داری و انگیزه شما الهی شد. قصد قربت کار سخت و مشکلی نیست. آب خوردن با قصد قربت خیلی راحت است. اگر از کسی پرسند که چرا آب می خوری؟ بگوید چون شراب دم دستم نبود، فعلاً با آب تشنگی ام را برطرف کردم، قصد قربت ندارد. اما اگر از شما پرسند چرا خوردی، می گویی اگر شراب بود نمی خوردم و چون آب است خوردم. یعنی درصدد امتثال و اطاعت از حقتعالی هستی. چرا اینجا نشست؟ بررسی کن ببین جواب آخرت به خدا می رسد. می خواهیم اطلاعاتم زیاد شود؟ چرا، پُر بدهم، بتوانم خودی نشان دهم، سر مردم شیر بهالم و ... که اغراض غیرالهی و زشت و ناپسند است. اما گاهی می گویی، می خواهیم اطلاعاتم اضافه شود تا در مقام عمل براساس آنچه فهمیدم و درست عمل کنم. چرا می خواهی درست عمل کنی؟ چون سعادت و کمال من در این است و می خواهم بهشتی شوم و چون رضایت و خوشنودی خدا در این است و خدا دوست دارد که اینکار را بکنم. یک موقع مستقیماً می گویی. مثلاً می پرسند چرا درس می خوانی؟ می گویی چون خدا گفته دوست دارم. طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ و مسلمة. وصلش می کنی به خدا مستقیماً. عَقْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ مُحِبًّا. فلا تكن الرابع فتهكَب. نه، یک موقع می گویی می خواهم درس بخوانم، عالم شوم تا ... یک چیز دیگر را مطرح می کنی. بپرسم چرا دانشگاه رفتی چه می گویی، درس خواندن وظیفه است. یک موقع هم می گویی، چون مدرک بگیرم تا کار خوب پیدا کنم، تا درآمد خوب داشته باشم تا بتوانم وظایف و تکالیفی که خدا گفته را انجام دهم. مثلاً خدا گفته ازدواج کن، ازدواج کنم. چون خدا گفته. اگر رساندی به خدا، این درس خواندن شما می شود عبادت. اما اگر سر از خدا در نیاورد و همینجور گفتی و گفتی و ... آخرش که چی؟ بعدش چه کنی؟ همین دیگر، خوب بخورم، خوب صفا کنم، خوب زندگی کنم و یعنی از محدوده عالم دنیا بالاتر نرفتی، شما در مقام اطاعت نیستی، اطیعوا الله را امتثال نکردی. این احتیاج به فکر دارد. باید یک جا یا طلبه ای باشد که شما را وادار کند به فکر کردن. موعظه همین کار را می کند. می گوید فکر کن، ببین داری چه می کنی، کجا می روی. هدف و مقصدت چیست، یادت نرود کجا می خواهی بروی و حواست پرت نشود، اول کار با قصد قربت شروع کردی اما وسط کار یادت رفت. وقتی سوار قطار مشهد شدی نکند وسط راه پیاده شوی، موعظه و تذکر کارش همین است. مرتب هدف را یادآوری می کند، که گم نشوی، یادت نرود و حواست پرت نشود. ما احتیاج به این داریم. یا خودت فکر کن و واعظ درونی داشته باش و بنشین هی محاسبه و فکر و بررسی کن که چه می کنی و این کارها برای چه و برای کی است، به کجا می خواهی برسی، چه کار می خواهی بکنی و دنبال چه هستی. یک موقع می بینی یک کاری خودش برایت ارزش شده و دوست داری آنکار را بکنی، هدف شده. چرا می خوری؟ چون سیر شوم. یا چون غذا خوردن را دوست دارم و خدای من شده هدف آن است که مقصود به ذات است و وسیله آن است که مقصود به غیر است. مقصود به ذات یعنی شما آن را برای خودش می خواهی. و می شود هدف. حالا ببین در زندگی ات چقدر هدف داری، این هدف ها غیر خداست و مقصود به غیر است و اینها را می خواهی برای یک چیز و یک جای دیگر. اگر آن را برای خودش انجام می دهی و دوست داری، شد خدا و مقصود به ذات، اما اگر اینکار را می کنی تا ... می شود وسیله و مقصود به غیر است. بعضی به قدری انحراف در عقیده پیدا کردند که می گویند فقط باید راه بروی و همین هدف و مقصد است، که همه اش راه بروی!! راه رفتن سیر و سلوکی. می گویند قرار نیست ما به جایی برسیم!! اگر هدف با وسیله اشتباه شود، در زندگی ات بررسی کن، به اینها موعظه می گویند، آن کسی که شما را وادار به بررسی و مراقبه و محاسبه و فکر می کند. حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا. به حسابتان برسید، نگو که نرسیم، طوری نمی شود و نهایتاً دنیا تمام می شود. اگر به حسابت نرسی به حسابت می رسند. تحاسبوا هست. اگر به حسابت رسیدگی کردی، بهشت است و اگر نرسیدی، جهنم است. اینجور نیست که یا بهشت هست یا نیست. اگر نرفتی بهشت، جهنم است. یا بهشت است یا جهنم. به حساب خودتان برسید و قبل از اینکه به

حسابتان برسند. ما برای رسیدن به سعادت و کمال باید یاد خدا را زنده نگهداریم. زنده نگهداشتن یاد خدا، اطاعت می‌خواهد. اطاعت، قصد قربت می‌خواهد. به همان معنایی که عرض کردم. قصد قربت، اخلاص نمی‌خواهد، بلکه صداقت می‌خواهد، یعنی زحمت و معونه ندارد، خرج ندارد و خیلی سخت نیست. همینکه چرا می‌خواهی اینکار را بکنی، چون خدا گفته. اما اخلاص این است که محبت غیر خدا در دلت نباشد و کاری را انجام دهی. بعد از اینکه شما دائم قصد قربت کردی، آخرش می‌رسی به اخلاص. اول کار قرار نیست آخر کار باشی. الآن دل‌های ما مملو از محبت غیر خدا. یا فقط محبت غیر خداست و یا هم خدا و هم غیر خدا شریک هستند. یا کافر مطلقیم یا مشرکیم. قلباً، اعتقاداً همه ما مسلمانی و شیعه و محبیم، اما قلباً یا کافر مطلقیم یا مشرکیم. خوب خوب‌های ما مشرک هستند. یعنی محبت غیر خدا هم در دلمان هست. حالا که اینطور است یعنی قصد قربتمان نمی‌آید؟ نه. قصد قربت می‌کنیم تا کم کم محبت غیر خدا از دلمان بیرون برود. این دو را با هم خلط نکنید. نگویید که ما محبت از دلمان هست و برای چه بیخود زحمت بکشیم و قصد قربت کنیم و نماز و ... انجام دهیم، نماز نمی‌خوانیم تا وقتی که اخلاص پیدا کنیم. اینطوری هیچ وقت اخلاص پیدا نمی‌کنی. باید نماز بخوانی با قصد قربت و با صداقت که اگر از تو پرسیدند که چرا می‌خوانی؟ بگویی که می‌خواهم به اخلاص برسم. اخلاص هدف است و قصد قربت وسیله. قصد قربت ما را حرکت می‌دهد. موتور محرکه ما ایمان است و قصد قربت هم همان حرکت‌هایی است که استارت می‌زنیم و گاز می‌دهی، هی ماشین جلو می‌رود، گاز خوردن همان قصد مراتب است. انسان به منزله ماشینی است که در مسیر هدایت دارد حرکت می‌کند. حرکت او حرکت ایمانی است. این ایمان چگونه به وجود می‌آید که ما حرکت کنیم. با پدال قصد قربت که گاز است و با فشار آن گاز می‌خورد و حرکت می‌کند. هرچه بیشتر گاز بدهی، موتور بیشتر کار می‌کند و بیشتر حرکت می‌کند. اگر شما ماشین داشته باشی و موتور و گاز خوب داشته باشد، اما چراغ نداشته باشد، خیلی خطرناک است و نمی‌دانی که کجا داری می‌روی، این عرفای عاشق که عقل ندارند، خوب گاز می‌دهند و با سرعت تمام هستند، کجا می‌روند؟ عقل ندارند و نمی‌دانند دارند کجا می‌روند، سمت جهنم یا بهشت. نمی‌دانند زیر پرچم کی دارو سینه می‌زند. امامش را نمی‌شناسد. می‌گویند لازم نیست انسان امام و مربی داشته باشد! مرجع و پیشوا نمی‌خواهد! مهم این است که دلت و قلبت مملو از محبت باشد! خوب کار این عشق چیست؟ این موتور است و خوب گاز می‌خورد و سرعت دارد. کار امام هم این است که چراغ راه است و راه را برایت روشن می‌کند، که خوب ببینی که داری کجا می‌روی. می‌خواهی بروی مکه اما این ره که تو می‌روی به ترکستان است، می‌خواهی بروی بهشت، صداقت و حسن انتخاب داری، عاشق هم هستی، اما عقل نداری، دید نداری، به کجا می‌روی، عاشق بهشتی اما داری می‌روی جهنم! عاشق خدایی اما به عشق خدا داری می‌روی بغل شیطان! کار شیطان همین است که کسانی که عاشق خدا و بهشت هستند را از مسیر خدا منحرف کند و به سمت جهنم هدایتشان کند. اینکه لا حَکَمَ الاَ لَهِ، و ما خدا و مرشد و رهبر نمی‌خواهیم و همینطور سر خود راه بیفتیم و حرکت کنیم!!! رضایت خدا، برای کسی که صداقت دارد، ... از امام صادق (ع) فرمودند، لا تَطْلُبُ مِنَ الدُّنْيَا أَرْبَعَهُ، فأنک لا تجدها و أنت لابد منها، از دنیا ۴ چیز را طلب نکن، درحالیکه به این ۴ چیز احتیاج دارند، این ۴ چیز را طلب نکن که پیدا نمی‌کنی و برای زندگی در دنیا به اینها احتیاج داری. عملاً بلا، ریاء یکی از اینهاست. یعنی عمل خالص بدون شرکت. دنبال اینکه اعمالی که انجام می‌دهی بدون ریا و شرکت باشد و خالصاً برای خدا باشد، نباش، که بدون عمل می‌مانی. یعنی دیگر نباید نماز بخوانی، چون تمام نمازهای ما مملو از محبت غیر خداست. پس اخلاص با قصد قربت فرق دارد اما در لفظ گاهی جای همدیگر به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گویند که با اخلاص نماز بخوان، نه اینکه اول اخلاص را بدست بیاور بلکه نماز بخوان، بلکه یعنی با صداقت کامل و نهایت تلاشت را برای رسیدن به اخلاص، در نمازات انجام بده. و آلا اگر بخوای با اخلاص نماز بخوانی، هیچ وقت نمی‌توانی و تبغی بلا عمل. اخلاص از اینجا می‌گذرد. اگر اطاعت موجب کمال ما می‌شود و یاد خدا را در ما زنده نگه می‌دارد. اطاعت خدا. آیا می‌شود شما کاری را که خدا از آن راضی نیست، به یاد خدا و قصد قربت انجام دهی؟! این را جلسه گذشته بحث کردیم، که معنای قصد این نیست که بر زبان بیاوری و قصد یعنی تصمیم واقعی شما. کسی که می‌خواهد اطاعت خدا کند، باید بداند که خدا از چه کاری راضی است و از چه کاری راضی نیست. علم به حرام و حلال و احکام و تکالیف شرعی و الهیه می‌خواهد. منهای نقد و تکالیف شرعی، طی کردن مسیر تکامل برای بُلَها ممکن است، البته اکثر اهل الجنة البُلَها، کسی که اصلاً نمی‌فهمد، ابله است که واقعاً می‌آید و می‌گوید من می‌خواهم ۶ روز بروم مسافرت اما برای اینکه نمازم را تمام بخوانم قصد ۱۰ روز کردم و تمام نمازهای خود را کامل می‌خواند، به اینها ابله می‌گویند. یعنی انقدر نمی‌فهمد، چطور می‌شود؟! قصد همان است که گفتی و می‌خواهی. بعضی‌ها هم ظاهراً ملا و باسواد و عارف هستند، اما حقیقتاً از بلُها هستند، به بهشت هم می‌روند، در بهشت پر است از بلُها. هرکسی ظرف وجودی خودش را پر می‌کند و بهشتش به اندازه ظرف وجودی خودش است. بهشت همه با هم یکی نیست و هرکسی را توی بهشت خودش می‌برند. بهشت بلُها با عقلا فرق می‌کند. او که کاری را دارد به قصد قربت به خدا انجام می‌دهد. عقلش نمی‌رسد که خدا هم باید راضی باشد تا برای او انجام دهد. می‌آید و مال حرام را انفاق می‌کند در راه خدا! به اینها می‌گویند بلُها. این چه راه خدایی است؟! مال دزدی را قیمت برای امام حسین درست می‌کند! خوب از اینها انتظار و توقعی نیست و اینها مستضعف و ابله هستند، انشاء الله که صداقت دارند و آنهایی‌شان که صداقت دارند، می‌روند بهشت. بهشت اینها برای کسانی که مقام بالاتری دارند، مثل طویله می‌ماند، اما برای خودشان بهشت است. کسانی که بدیهیات را هم درک نمی‌کنند، خودشان نمی‌روند بهشت و باید آنها را ببرند بهشت بلُها. اما انسانی که اهل

فهم و شعور است و می‌فهمد که کاری را که خدا دوست ندارد، ان الله لا يُحِبُّ الفساد، می‌فهمند و لازم نیست به او بگویند که خدا کار فاسد را دوست ندارد و جور در نمی‌آید که کار فاسد را برای خدا انجام دهیم. کسی که اینرا نمی‌فهمد، عیب ندارد و می‌برندش بهشت. اما کسی که می‌فهمد و باز هم می‌خواهد اینکار را انجام دهد، باید در صداقتش شک کرد. یعنی اگر راست گفته که می‌خواهد برای خدا کار کند، دنبال این می‌گردد که رضایت خدا در چه کاری است و خدا از چه کاری نهی کرده و به چه کاری امر کرده، اینجاست که مسأله تقلید پیش می‌آید. می‌خواهد ببیند که خدا چه دستوری داده و چه کاری باید انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد، می‌خواهد قصد قربت و اطاعت مولی را بکند، سراغ که برود؟ عملکرد عاقلانه در این میان چیست؟ می‌دانیم که خدا واجب و حرام و باید و نبایدهایی دارد، اما نمی‌دانم، از که نباید بپرسم؟ راهی جز مراجعه به عالم و متخصص ندارم. مثل سایر علوم که به پزشک و ... مراجعه می‌کنیم. عده‌ای می‌گویند، خودمان به قرآن و احادیث مراجعه می‌کنیم تا ببینیم چه گفته‌اند. اگر شما قدرت و توان علمی مراجعه به آیات و روایات را داری، و می‌توانی از میان اینها وظیفه و تکلیف را پیدا کنی، تو مجتهد و عالمی و نباید به کسی دیگر مراجعه کنی و تقلید کنی. اما اگر قدرت اینکار را نداری، مثلاً عربی بلدی و ترجمه را می‌فهمی اما قدرت تشخیص نداری. مثل کسی که بگوید من مریض که شدم خودم از کتاب پزشکی دارویم را پیدا می‌کنم و تجویز می‌کنم. به هر دکتري بگویی، می‌گوید نمی‌شود چون شما یک جا و یک مسأله را می‌بینی و صدجا را نمی‌بینی. یک مشکل را می‌خواهی حل کنی، صدتا مشکل برای جاهای دیگر ایجاد می‌کنی، نمی‌دانی و احاطه نداری به همهٔ مسائل که من حیث المجموع تشخیص دهی و تجویز کنی. فلذا هیچ کس این کار را نمی‌کند، مگر در مواردی که ساده است و خود پزشکی گفتند که مجازند. احادیث و آیات همینطور هستند و بسیارشان فهمشان خیلی مشکل است. آیات متشابه است که درک و فهمشان مشکل است. جمع بین آیاتی که در ظاهر به نظر غیر قابل جمع می‌آید، نیاز به یک متخصص دارد که بتواند اینها را جمع کند. عملکرد عقلایی، تقلید است. کسی که تلاش و کار کرده و درس خوانده و قدرت جمع‌بندی احادیث و آیات را دارد که نهایتاً بیان تکلیف شرعی کلی الهی را در رساله عملیه نوشته، ما از او تقلید می‌کنیم. حال اینکه اختلافات بین علما چیست و آیا مشکلی به وجود می‌آورد یا نه و سایر مباحث بماند برای جلسه بعد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین